



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ (۱) مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ (۲) سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ (۳) وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ (۴) فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّنْ مَّسَدٍ (۵)﴾

سوره مبارکه ای که «علم بالغلبة» آن «مسد» و بعضی القاب و اسامی دیگر یاد شده است در مکه نازل شد و عصاره این سوره این است که وقتی وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به رسالت مبعوث شد، مردم را دعوت کرد حالا یا بالای کوه حرا بود یا صفا بود یا در منزل بود ﴿وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾^۱ بود یا بعد از مراحل که گذارندند ﴿فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ﴾^۲ بود به هر حال در یک صحنه رسمی عده ای را دعوت کرد که به ندای توحید پاسخ بدهند. در جمع آنها عموی حضرت به نام ابولهب که بعدها به این لقب شهرت پیدا کرد نه تنها جهود و جمود و انکار داشت بلکه اصرار داشت که از اینجا طرفی ببندد، گفت اگر من به تو ایمان بیاورم نصیب من چه خواهد بود؟ چه ریاستی! چه سیاستی! چه مقام و پستی بهره من خواهد شد؟ ظاهراً لقب یا کنیه او ابی لهب نبود، اسم او عبد العزی بود. عرب جاهلی از آن جهت که وثن و صنم را مجرای فیض خدا بالاستقلال می دانستند؛ یعنی حق شفاعت را بالاستقلال، حق تقریب را بالاستقلال و مانند آن می دانستند که ارباب متفرقون به این معناست خود

۱. سوره شعراء، آیه ۲۱۴.

۲. سوره حجر، آیه ۹۴.

را برده و بنده این صنم و وثن می‌دانستند، از دیرزمان این سنت سیئه بود. زمان نوح (سلام الله علیه) که چند بُت رسمی را می‌پرستیدند و قرآن کریم از آن بُت‌های رسمی «یغوث و یعوق و نسر و ودّ» نام بُرد، این اسامی کم و بیش شهرت و قداست منحوسشان را که نزد جاهلیت داشتند حفظ کردند تا رسیدند به اسلام که «عمرو بن عبدود» از همین جاست. «ودّ» که در قرآن کریم آمده است، نام یکی از بُت‌های عصر نوح (سلام الله علیه) بود. «عزّی» هم که در بخشی از آیات قرآن کریم آمده است از همان قبیل است که عزّت خود را از عزّی می‌پنداشتند. «عبد العزّی» نام می‌گرفتند، «عبد ودّ» نام می‌گرفتند و نام اُبی لهب ظاهراً آن طوری که برخی‌ها نقل کردند عبد العزّی بود؛ این کنیه و یا این نام که به نام اُبی لهب هست این نه برای آن است که کنیه رسمی او بود؛ همان طوری که در بحث‌های فضیلت ابو الخیر، ابو الفضل، ابو الکمال، ابو العلم و مانند آن است در قسمت‌های شرّ و نقص و عیب هم این گونه از القاب یا کنیه‌ها هست ابو الشرّ، ابو لهب، ابو التّسر.

این شخص نه تنها انکار داشت بلکه در مذمت وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) جدّیت داشت، یک؛ در تشویق مردم بر بقای بر وثنیت و صنمیت کوتاهی نمی‌کرد، دو؛ تبلیغ علیه مکتب و اسلام داشت، سه؛ جمعاً شده بود ابو لهب؛ یعنی پدر شعله جهنم؛ چون شعله از خود شخص می‌جوشد ﴿نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ * الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ﴾^۱. آن طوری که در سوره مبارکه «فجر» گذشت بخش منقول جهنم را ذکر کرد که جهنم یک شیء منقولی است و هیزم جهنم هم خود ظالمین هستند که ﴿وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَأَنَّهُمْ لِجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾^۲. این شخص که از هر نظر کار او لهب و التهاب و شعله و مانند آن بود، این اضلاع یاد شده فتنه و شرّ را همراهی می‌کرد؛ لذا ذات اقدس الهی صریحاً موضع اسلام را نسبت به او معین کرد که این شعله‌ورز است و پایانش هم شعله است و وجود مبارک

۱. سوره هزّة، آیات ۶ و ۷.

۲. سوره جن، آیه ۱۵.

پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم در کمال صراحت ﴿يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ﴾^۱ این آیات را تلاوت می‌کرد تفسیر می‌کرد تبیین می‌کرد و مشخص می‌کرد که عمومی من این است.

چه اینکه در فتح مکه بعد از اینکه همه اسلحه را به زمین گذاشتند و به حسب ظاهر تسلیم شدند و حضرت فرمود: «إِذْهَبُوا فَأَنْتُمْ الطُّلَقَاءُ»^۲ «الْيَوْمُ يَوْمُ الْمَرْحَمَةِ»^۳ است نه یوم انتقام، قانونی را که اسلام ترسیم کرده بود به مردم ابلاغ کرد؛ یکی از آن قوانین رسمی همین بود که ﴿أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا﴾^۴ صریحاً اعلام کرد اسناد، برگ‌ها، نوشته‌ها، تعهدنامه‌ها، قولنامه‌های ربوی که از همه است «تَحْتَ قَدَمِي»^۵ زیر پای من است، هیچ کدام از این اسناد ربوی ارزش اقتصادی و سندی ندارند، اول ربایی که تحت قدم من است ربای عمومی رباخوار من عباس است، این کار را کرد؛ چون عباس در جاهلیت در مکه جزء رباخواران بود. حضرت هم فرمود اول ربایی که «تَحْتَ قَدَمِي» است اسناد ربوی عمومی من عباس است.

اینها کوتاهی نداشتند در تبری از انسان تبهکاری که هم بیراهه می‌رود و هم راه دیگران را می‌بندد ولو عمومی‌شان باشد؛ گاهی از پسر تبری می‌کنند کار نوح بود، گاهی از همسر تبری می‌کنند کار نوح و لوط بود، گاهی از عمو تبری می‌کنند کار وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است؛ چه اینکه اگر یک عمومی فخرآفرینی می‌داشتند کاملاً از او بهره می‌بردند و ذکر می‌کردند؛ نظیر آنچه وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) داشت فرمود اگر عمومی من حمزه و برادرم جعفر زنده بودند اینها نمی‌توانستند دست مرا ببندند و مرا با دست بسته به ثقیفه

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۶۴؛ سوره جمعه، آیه ۲.

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۳، ص ۵۱۳.

۳. شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج ۱۷، ص ۲۷۲.

۴. سوره بقره، آیه ۲۷۵.

۵. بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۴۰۵؛ «...فَحَطَبَ النَّاسُ وَقَالَ إِنَّ دِمَاءَكُمْ وَ أَمْوَالَكُمْ حَرَامٌ عَلَيْكُمْ كَحَرَمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا فِي شَهْرِكُمْ هَذَا أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مِنْ أَمْرِ الْجَاهِلِيَّةِ تَحْتَ قَدَمِي مَوْضُوعٌ وَ دِمَاءُ الْجَاهِلِيَّةِ مَوْضُوعَةٌ وَ إِنَّ أَوَّلَ دَمٍ أَضْعُ فِي دِمَائِنَا دَمُ ابْنِ رَبِيعَةَ بْنِ الْحَارِثِ كَانَ مُسْتَرْضِعاً فِي بَنِي سَعْدٍ فَقَتَلَهُ هَذَا لُؤْلُؤُ بْنُ رِبَاعَةَ الْجَاهِلِيَّةِ مَوْضُوعَةٌ وَ أَوَّلُ رِبَا أَضْعُ رَبَانَا رَبَا عَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ...»

ببرند و از من امضا بگیرند؛ منتها یک عمو داشتم که او کارآمد نیست برادری هم غیرکارآمد دارم. آن عمویی که کارآمد نیست عباس است که جزء کسانی بود که در آخرین بخش‌های فتح مکه اسلام آورد، یکی هم برادرم عقیل بود که مشکل مالی داشت و دارد و این دو نفر نمی‌توانستند مرا در بحث‌های حمایت از امامت و مقام شامخ ولایت که خودم ولی هستم و خودم امام هستم اینها مرا تأیید کنند. از آن عمو و این برادر کاری ساخته نبود، ولی از آن عمو به نام حمزه سید الشهداء (سلام الله علیه) و آن برادر به نام جعفر کاری ساخته بود اگر آنها بودند من سقیفه را امضا نمی‌کردم.^۱

به هر تقدیر چه ذات اقدس الهی درباره ابو لهب که آن بددهنی و این بدتبلیغی و این بدسیرتی و صورتی را داشت صریحاً اعلام تبرّی کرد و هم وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اولین ربا و اسناد ربوی که فرمود «تَحْتَ قَدَمَيَّ هَاتَيْنِ» ربای عمویش عباس بود که در فتح مکه اعلام کرد.

به هر تقدیر ذات اقدس الهی فرمود: دو دست اُبی لهب به هلاکت و خسران رسیده است. منظور از دست نیروی کار است به هر حال انسان گاهی با قلم، گاهی با زبان، گاهی با اندیشه، گاهی با فکر، گاهی با مشورت و مانند آن مالی فراهم می‌کند؛ ولی مهم‌ترین کاری که انسان انجام می‌دهد با دست انجام می‌دهد، چه اینکه بیشترین بهره‌ای که انسان از مال می‌برد همان خوردن است که فرمود: ﴿لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ﴾.^۲ این اصل که کار را به دست اسناد می‌دهند و کوشش و تلاش را محصول دست می‌دانند یک امر لغوی و ادبی پذیرفته شده است درباره ذات اقدس الهی با اینکه او منزّه از دست است آمده است که او صاحب مواهب کریمه است «بَاسِطَ الْيَدَيْنِ

۱. تمام نهج البلاغة، ص ۸۸۱؛ «لَوْ كَانَ لِي بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَمَى حَمْزَةٌ وَ أَخِي جَعْفَرٌ لَمْ أَبَايَعْ كَرَهَا».

۲. سوره نساء، آیه ۲۹.

بِالْعَطِيَّةِ»^۱ است و در بعضی از روایات آمده است که دو دست بی‌دستی ذات اقدس الهی راست است «كَلْتَا يَدَيْهِ يَمِين». از ابی ابراهیم وجود مبارک امام کاظم (سلام الله علیه) رسیده است که «كَلْتَا يَدَيْهِ يَمِين»، روایتی هم در زمینه دو دست مؤمن رسیده است که «كَلْتَا يَدَيْهِ يَمِين»^۲ او با دست چپ هم کار با میمنت انجام می‌دهد چه اینکه با دست راست کار با ین و میمنت انجام می‌دهد. درباره کافر و تبهار ملحق به کافر «کلتا یدیه مشئمه»، «کلتا یدیه شمال». ابی لهب «کلتا یدیه لهب، کلتا یدیه مشئمه، کلتا یدیه شمال»، لذا ﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ﴾ این در باره یدای او است و خود او هم ﴿وَتَبَّتْ﴾ به هلاک رسیده است، محکوم به هلاکت است؛ زیرا ذات اقدس الهی می‌داند که او با سوء اختیار خودش عالماً عامداً جاهلیت را بر اسلام ترجیح می‌دهد صنم و وثن را بر توحید ترجیح می‌دهد با اینکه آخرین لحظه مکلف بود و مختار بود به سوء اختیار خودش آن باطل را بر حق ترجیح داد؛ لذا این بیان صرف نفرین نیست از آینده تلخ ابی لهب خبر داده است ﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ﴾، چرا؟ برای اینکه از هر نظر مناسب‌ترین فرد برای پذیرش دعوت و داعیه وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) همین فرد است که به آن حضرت نزدیک بود؛ ولی به سوء اختیار خودش هیچ کدام از دعوای پیغمبر و دعوت‌های پیغمبر را نپذیرفت، دعوای او نسبت به نبوت و ولایت و امامت و مانند آن بود که نپذیرفت او ولی بود او امام بود او پیغمبر بود همان طور یکه خلیل الهی امام بود و دعوت او هم راجع به مبدأ و معاد بود نه دعوت‌پذیر بود نه دعوای‌پذیر، هیچ کدام را نپذیرفت و به قدرت مالی خود تکیه می‌کرد، به قدرت قبیلگی خود تکیه می‌کرد این یک مشوبیت نژادی هم پیدا کرد گذشته از اینکه خودش از قبیل قریش بود قدرتمند بود همسر اموی هم پیدا کرد با دودمان ابوسفیان رابطه پیدا کرد. آنها هم قدرتمند بودند این هم از قبیله همسر هم از قبیله خودش سوء استفاده قدرت و

۱. المصباح للکفعمی (جنة الأمان الواقية)، ص ۶۴۷.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۴، ص ۲۶۰.

۳. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۷.

مال می‌کرد و ایمان نیاورده بود. هیچ کدام از اینها اثربخش نبود. ﴿مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ﴾، یک؛ و آنچه را هم که کسب کرد از مال و آنچه را که کسب کرد از حیثیت و سیاست و ریاست و قدرتمندی مشوبیت نژادی جمع بین قبیله ابوسفیان و قریش، همسری که گرفته بود از خاندان ابوسفیان و اینها بود.

بنابراین هیچ کدام از اینها به حال او سودمند نبود این تباب و این هلاکت وقتی مستقر شد که او خسران دنیا را پشت سر گذاشت به شعله قیامت رسید این «سین» سین تحقیق است نه تصویف، گرچه آینده است ولی بیان، بیان تحقیق است ﴿وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ﴾^۱ یعنی تحقیقاً خدا می‌بیند. درست است که این عمل صلی نار و روسوزی و درون‌سوزی در قیامت است اما باز این «سین» سین تحقیق است یقیناً او اهل شعله است نه اینکه از سنخ «سوف» و «سین» باشد که بعداً این چنین است. گاهی الآن انسان در شعله است نظیر آنچه در اوایل سوره مبارکه «نساء» گذشت که ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا﴾^۲ هم‌اکنون آتش می‌خورند منتها احساس نمی‌کنند. یک انسان تحذیر شده حسی نسبت به سوزش ندارد. این آتشی که شعله‌ور است دامنگیر اوست، آن کلمه اُبی هُلب با این کلمه ذات هُلب یک تناسب ادبی دارند که جمله‌ها را زیبا می‌کند ﴿سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ﴾ این درباره او.

همان طوری که امرئه نوح به هلاکت رسید امرئه لوط به هلاکت رسید، ولی خود آن ذوات قدسی نجات داشتند، امرئه اُبی هُلب مثل خود اُبی هُلب به هلاکت رسیده است ﴿وَامْرَأَتُهُ﴾ یعنی ﴿سَيَصْلَى﴾ امرئه او که این ﴿حَمَّالَةَ الْحَطَبِ﴾ است وجوهی برای این ﴿حَمَّالَةَ الْحَطَبِ﴾ گفته‌اند که یکی از آنها همین وجه رایج تاریخی است که این هیزم‌ها را و خس و خاشاک‌ها را جمع می‌کرد سر راه پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌ریخت که حضرت

۱. سوره توبه، آیه ۱۰۵.

۲. سوره نساء، آیه ۱۰.

شبانۀ که حرکت می‌کند آسیب ببیند پای او بلغزد و مانند آن. راه‌های دیگری هم که از راه ایدای به خطبی هم داشتند. او ﴿حَمَّالَةَ الْحَطَبِ﴾ است چه اینکه در جهنم هم ﴿حَمَّالَةَ الْحَطَبِ﴾ خواهد بود؛ برای اینکه وقتی ﴿وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾ او هم جزء بدترین قاسطین است که جزء ﴿حَمَّالَةَ الْحَطَبِ﴾‌ها است در جهنم هیزم را خود قاسط می‌آورد و خودش هم هیزم است خودش که می‌آید هیزم می‌آورد. ﴿وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾ اگر سیئات که روی دوش اینهاست حطب باشد خود اینها هم چون حطبانند وقتی که وارد می‌شوند حطب می‌آید و مانند آن و در گردن این زن طنابی از لیف خرما است، این هم آثار دنیای‌اش بود هم آثار اخروی‌اش بود به جای زیور و زینتی که برای این زن باید باشد این طوق لعنت و این طناب لعنت و این گردن‌بند لعنت و این گردن‌گیر لعنت و این گردن‌آویز لعنت دام‌گیر او شد.

این سوره کوتاه به ما نشان می‌دهد که قُرب ظاهری اثر ندارد، یک؛ چه اینکه قدرت مالی و قدرت سیاسی و قدرت امنیتی و قدرت‌های قبیلگی و قدرت‌های قوم و خویشی در برابر قدرت ذات اقدس الهی بی‌اثر است، این دو؛ نه از آن طرف انسان می‌تواند به قُرب ظاهری طمع ببندد و به او اکتفا کند زیرا بسیاری از اینها اقربان انبیا و اولیا بودند که به هلاک افتادند، نه تکیه کردن به قدرت مالی اثربخش است چه اینکه درباره قارون این طور بود و در عصر جاهلی هم در سوره «سبا» که بحث آن گذشت، ذات اقدس الهی فرمود اینها سرمایه‌داران کنونی حجاز هستند اما نسبت به سرمایه‌داران تاریخ گذشته یک دهم قدرت مالی آنها را ندارند ﴿وَمَا بَلَغُوا مِئْثَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ﴾^۱ آنها را ما خاک کردیم! در جریان قارون که ﴿مَفَاتِحُهُ لِنُؤُا بِالْعُصْبَةِ﴾^۲ او را گفتیم ﴿فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ

۱. سوره سبا، آیه ۴۵.

۲. سوره قصص، آیه ۷۶.

الْأَرْضِ^۱ در همان جریان قارون هم فرمود خیلی‌ها را ما خاک کردیم که ﴿كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَأَشَدَّ قُوَّةً وَآثَارًا﴾^۲ این سه مرحله را قرآن کریم بازگو کرد مرحله‌ای که در حجاز می‌گذشت فرمود: ﴿وَمَا بَلَّغُوا مِغْشَارًا﴾ نسبت به عصر قارون بود. در جریان قارون که فرمود: ﴿فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ﴾ فرمود: ﴿مِفْتَاحَهُ لَتَتَوَّأ بِالْعُصْبَةِ﴾ در همان جا فرمود که مسبوق است به کسانی که ﴿أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَأَشَدَّ قُوَّةً وَآثَارًا﴾ آن بخش سوم که از این طرف بخش سوم است و از آن طرف بخش اول، آنها کسانی بودند که ﴿وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ﴾^۳ آنها از کوه قصر می‌ساختند نه در دامنه کوه ویلا بسازند؛ قدرت مالی آنها قدرت هنری آنها قدرت صنعتی اینها قدرت سازندگی اینها معماری اینها این بود که از کوه خانه می‌ساختند؛ بعد هم فرمود: ﴿لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ﴾^۴ در تمام کره زمین خانه‌ای و مسکنی نظیر کار قوم عاد نبود همه اینها را بساطش را برچیدیم اینها در برابر قدرت لایزال ابدی قابل قیاس نیستند.

در اینجا هم فرمود: ﴿تَبَّتْ يُدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ﴾؛ این ابی لهب یک الگو است، هر کس ابوهی فکر کند ﴿تَبَّتْ يُدَا﴾ دامنگیر اوست، هر زنی که ﴿حَمَّالَةَ الْحَطَبِ﴾ می‌بیندیشد ﴿سَيَصْلَى نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ﴾ دامنگیر اوست. بنابراین قوم و خویش ظاهری نه زیانبار است نه سودمند، توقع آن است که سودمند باشد ولی اگر چنانچه کسی بیراهه برود از آن طرفی نمی‌بندد. این بیانات را ذات اقدس الهی در این سوره‌ای که به نام «مسد» است ذکر کرده است.

۱. سوره قصص، آیه ۸۱.

۲. سوره غافر، آیه ۸۲.

۳. سوره شعراء، آیه ۱۴۹.

۴. سوره فجر، آیه ۸.

یک بخش‌های تاریخی دارد که آن - إن شاء الله - در مقام تدوین بیان بشود که حضرت وقتی از بالای آن کوه پایین آمد اول کسی که برخورد سخت و تلخ و خشن داشت همان أبولهب بود که گفت ما را برای این دعوت کردی که ما دست از وثن و صنم برداریم در قبال هیچی آن قدرت‌ها را از دست بدهیم؟ در جریان حدیث «یوم الدار»^۱ که ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ در بسیاری از موارد حضرت این قوم و خویش را جمع می‌کرد چون ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ اولی اینها هستند؛ فرمود اول کسی که دین مرا بپذیرد او بعد از من وصی من و جانشین من است که در موارد فراوانی این جمله‌های نورانی را فرمود و در همه این موارد وجود مبارک علی بن ابیطالب (علیه افضل صلوات المصلین) اقدام کرد فرمود من پذیرفتم، من می‌پذیرم که وجود مبارک پیغمبر فرمود شما لحظه‌ای آرام باشید ببینید مردم چه می‌گویند! در تمام این موارد وجود مبارک حضرت پیش‌قدم بود با اینکه در بعضی از موارد شاید سنّ حضرت هم خیلی کافی نبود. اما در قبالتش این ﴿وَجَاهِدُوا بِهَا وَاسْتَيْقِظْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلُمًا وَعُلُوًّا﴾^۲ و کذا و کذا بود که خدای سبحان صریحاً درباره اینها فرمود: ﴿تَبَّتْ يُدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ﴾، غرض این است که این ابی لهب کنیه مصطلح او نبود.

حالا برخی‌ها گفتند چون خیلی چهره درخشانی داشت شعله‌گونه قرمز بود چهره او، او را مکّتی کردند به ابی لهب؛ ظاهراً این اثباتش آسان نیست. به هر تقدیر این شخص حالا یا کنیه او ابی لهب بود، یا تعبیر قرآن کریم یک تعبیر تنبیهی و توییحی است از او به ابی لهب یاد کرده است نشانه آن است که قُرب ظاهری به بیت نبوت بی‌اثر است، چه اینکه قُرب پسر نوح بی‌اثر بود و قُرب ظاهری بی‌اثر است چه اینکه امرئه نوح و امرئه لوط توفیقی پیدا نکردند و این مشوبیت نژادی ابی لهب هم نتوانست مشکل او را حل کند لذا هم در دنیا مشمول بی‌مهری وجود

۱. تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۶۳؛ «... إِنَّ هَذَا أَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي فِيكُمْ فَاسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُوا».

۲. سوره نمل، آیه ۱۴.

مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) شد و هم در آخرت هم که ﴿سَيَصْلَى نَاراً ذَاتَ لَهَبٍ﴾ * وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ

الْحَطَبِ ﴿﴾ هم که در کنار اوست که «إِعَاذَنَا اللَّهُ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا».

«غفر الله لنا و لكم و السلام عليكم و رحمة الله و بركاته»